فراموشی فضای علم القرائیه بعد از قرن یازدهم و انعکاس آن در بیان صاحب جواهر

می‌فرمایند:

> و أمّا ما وقع فی المقام السابع فالظاهر من علمائنا و غیرهم عدم وجوب موافقة المتواتر أهل النحو أو الأقیس عندهم، و کم من قراءة أنکروها أهل النحو کإسکان «بارئکم و یأمرکم و ما یشعرکم» و نصب قوماً فی «لیجزی قوماً» و غیر ذلک، بل النحو ینبغی أن ینزّل علی القرآن المجید و أن یکون مستقیماً به لا العکس. و لا یجب موافقة الأفشی و الأظهر فی اللغة، لأنّ القراءة سنّة متّبعة یجب قبوله، و هذا الخبر مشهور و قد رووه عن زید بن ثابت[1]

«**و أمّا ما وقع فی المقام السابع فالظاهر من علمائنا**»؛ این مطالب چیز کمی نیست. خیلی مهم است. ولی متأسفانه بعد از خود آسید جواد و اساتیدشان فضا خیلی عجیب شده است. من که بعضی از مطالب را می‌بینم واقعاً تعجب می‌کنم. شاید قبلاً هم عرض کرده‌ام، جواهر کتاب مهم فقهی است. صاحب جواهر چنان به این اجماعات و مطالب حمله می‌کنند! خدا شاهد است من در کلمات علماء مقصودم بی ادبی نیست. ولی می‌خواهم فضای علمی را بگویم. وقتی فضای علمی در جه‌گیری نقد، خدشه و مناقشه جلو می‌رود، تا کجا می‌رسد. ایشان تمام بحث قرائت را به «حیثُ حیثِ» تنزل می‌دهند و بعد هم با استادشان کاشف الغطاء در می‌افتند. شما این‌ها را یادداشت کنید. من فقط اشاره می‌کنم. جواهر، جلد نهم، صفحه دویست و نود و هشت. در مانحن فیه اجماع خیلی قوی است. ما که حدود هفت-هشت سال است در اینجا مباحثه می‌کنیم، برای من طلبه به‌آوار است مثل صاحب جواهری که در فقه بزرگ هستند، به این شکل به میدان این اجماع بروند و این اجماع را به این صورت بکوبند.

من اطمینان دارم اگر بعد از قرن یازدهم مثل درس نحو در حوزه‌های علمیه درس علوم قرآنی بود، اینطور نمی‌شد. یعنی همینطوری که صاحب جواهر الفیه و سیوطی را در طلبگی‌شان خواندند، شاطبیه ای را که شهید اول و ثانی خوانده بودند، ایشان هم می‌خواندند، اینطور نمی گفتند. من قاطع هستم که اصلاً اینطور نمی‌شد. درحالی‌که از قرن یازدهم شاطبیه رفت. شهید ثانی می‌گوید من این‌ها را خوانده‌ام. چندین بار گفته ام. لذا وقتی این‌ها رفت، به این صورت می‌شود.

حال عبارت را ببینید: منظور من اینجا است:

> فحينئذ ول أجمع القراء مثل على كسر « حيث » مثل لم يمتنع على المصلي أن يقرأها بالضم وأ الفتح ، وهكذا في سائر حركات البناء والبنية والاعراب والإدغام والمد وغيرها ، ومن العجيب دعوى بعض الناس لزوم ذلك حتى ولو كان وقوع ذلك من مثل القراء لمجرد اتفاق ال أنهم يرون وجوبه ، فإن العبرة بما يسمع منهم ال بمذاهبهم إذ هي دعوى ال دليل عليها ، بل ظاهر الأدلة خلافها ، بل وخلاف ما صرحوا بوجوبه ممل لم يكن في العربية أو الصرف واجبا ، بل ول أن مثل تلك الأمور مع عدم اقتضاء اللسان لها من اللوازم لنادى بها الخطباء ، وكرر ذكرها العلماء ، وتكرر في الصلاة الأمر بالقضاء ، ولأكثروا السؤال في ذلك للأئمة الأمناء ، ولتواتر النقل لتوفر دواعيه[2]

«فحينئذ ول أجمع القراء مثل على كسر «حيث» مثل لم يمتنع على المصلي أن يقرأها بالضم وأ الفتح»؛ دارینصورت آسمان به زمین میآید؟! نهج عربی است. اجماع کردهاند، خب کرده باشند. یعنی تا اینجا میرسانند که با وجود این همه از قرائات، بحث را برسر تفاوت «حیثُ» و «حیثِ» میآورند! این اجماع به این محکمی را کنار بگذاریم، با این مثال.. .

«وهكذا في سائر حركات البناء والبنية والاعراب والإدغام والمد وغيرها»؛ فرش الحروف را چه کار کنیم؟ تا اینکه میفرمایند: **«ولقد تجاوز أستاذنا الأكبر في كشفه»**؛ مطلبی را از کاشف الغطاء نقل میکنند و بعد میفرمایند:

> لكن قال بعد ذلك : « ثم ال يجب العمل على قراءة السبعة أو العشرة إلا فيما يتعلق بالمباني من حروف وحركات وسكنات بنية أو بناء ، والتوقيف على العشرة انما هو فيها ، ومقتضاه وجوب اتباع السبعة في مثل ذلك ، وعدم التعدي وإن واقف النهج العربي وفيه ما عرفت ، ويلزمه حينئذ وجوب اتباعهم في كل ما فعلوه ، وأجمعوا عليه من إدغام أو مد أو وقف أو إشباع أو صفات حروف حتى ولو كان ذلك عندهم من المحسنات ، إلا أنه ما اتفق وقوع غيره منهم ، لأن العبرة بما يقرءونه ال بما يذهبون اليه ، وإلا لجاز مخالفتهم في الحركات والسكنات ضرورة عدم لزوم قراءتهم بالحركة الخاصة منع غيرها وإن واقف النهج العربي ، ولو منعوا لكانوا غالطين في ذلك كما هو المفروض ، على أن كثيرا من هذه المحسنات صرحوا بوجوبه كما عرفت جملة من الإدغام ، اللهم إلا أن يحمل ذلك على شدة الاستحباب والتأكيد ال اللزوم ، فيجري فيه حينئذ البحث السابق ، وربما تسمع لهذا مزيد تحقيق إن شاء الله فيما يأتي والله الموفق والمسدد ،
>
> [3]

«لكن قال بعد ذلك: «ثم ال يجب العمل على قراءة السبعة أو العشرة إلا فيما يتعلق بالمباني من حروف»؛ کاشف الغطاء فرمودند در سبع دم و املاء و... لازم نیست. **«الا فیما یتعلق بالمبانی»**؛ آن جایی که در مبانی با هم اختلاف دارند و فرش الحروف است باید متابعت کنید. میفرمایند: **«ومقتضاه وجوب اتباع السبعة في مثل ذلك ، وعدم التعدي وإن واقف النهج العربي وفيه ما عرفت»**.

صاحب مفتاح الکرامه در صفحه دوم، سطر اول فرمودند:

> و الحاصل ان اصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع او العشر

«**و الحاصل**»؛ این عبارت از ایشان کم است؟! بعد صاحب جواهر آن را بفرمایند! توجس بلدریه هم ناظر به همین است.«**ان اصحابنا متفقون**»؛ اینجا دیگر مشهور و اشهر هم نیست.«**علی عدم جواز العمل بغیر السبع او العشر**»؛ یعنی شما از عشر نمیتوانید به جای دیگری بروید. اگر اجماع سبع یا عشر است، اصحاب ما متفقون هستند. اما صاحب جواهر مقابل اینها میایستند.

میخواهم عرض کنم پشتوانه اجماع بسیار قوی است. ذهنیت من طلبه این است که در ذهن این بزرگانی که چنین بحث کردهاند، چیزی نیست مگر همین روایاتی که شیخ الطائفه فرمودند بین امامیه معروف هستند؛ «ان الاختلاف یجیء من قبل الرواة». پشتوانه دارند. شیعه به این صورت است. میگویند «انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»، «ان القرآن حرف واحد نزل من عند واحد». وقتی قرائات پشتوانه ندارد دیگر مقصود روحی ندارد که اینها را مراعات کند. میگویی «هم رجال و نحن رجال»! آنها یک اجتهادی کردند و یک چیزی گفتند ما هم اجتهاد میکنیم. چطور اگر آنها حرف بزنند خوب است، ما هم که یک عمر کار کردیم حرفی نزنیم؟! خیلی از این کسانی که حرف میزنند از آنها بالاتر هستند. سیبویه که از خیلی از این قراء در نحو بالاتر است، وقتی یک آیه را میخواند قبول نیست، اما قاری از قراء سبعه قبول است؟! چه کسی این را گفته است؟! این بیانات را دارند. این پشتوانه خیلی مهم است. ان شالله میرسیم. بحث بعدی ما همین روایات است.

شاگرد: بنابراین ایشان حرف کاشف الغطاء را رد میکنند؟

استاد: در «فیه ما عرفت» رد کردند و گفتند که قبول نیست. نهج عربی کافی است. اجماع هم بکنند، لازم نیست.

خب حالا ببینید چه میفرمایند:

«**و أمّا ما وقع فی المقام السابع فالظاهر من علمائنا و غیرهم عدم وجوب موافقة المتواتر أهل النحو أو الأقیس عندهم**»؛ تحقیق الظاهر این است. میگویند وقتی قرائتی جزء قراء سبعه شد، بگوییم باید موافق حرف نحوی ها باشد، میگویند این قبول نیست. اینکه وقتی قرائتی از قراء سبعه بود و متواتر بود، لازم نیست که با سخن اهل نحو موافق باشد و بگویند نحو میگوید که این غلط است. نحو باید خودش را با آن تطبیق دهد. نه اینکه ما قرائت را با سخن آنها تطبیق بدهیم.

«**و کم من قراءة أنکرها أهل النحو**»؛ خیلی از قرائات هست که اهل نحو آن را انکار کردهاند.« **کإسکان «بارئکم و یأمرکم و ما یشعرکم» و نصب قوماً فی «لیجزی قوماً» و غیر ذلک**»؛ در مقدمه النشر ابن جزری اینها را توضیح داد. ما مباحثه کردیم.

«**بل النحو ینبغی أن ینزّل علی القرآن المجید و أن یکون مستقیماً به لا العکس. و لا یجب موافقة الأفشی و الأظهر فی اللغة**»؛ چرا افشی لازم نیست؟ چرا نباید لغت بهتر باشد؟ چرا نباید موافق نهج عربی باشد؟«لأنّ القراءة سنّة متّبعة یجب قبوله»؛ به حضرت میرسد. ما که نمیتوانیم در اصل کار فضولی کنیم.«**و هذا الخبر مشهور و قد رووه عن زید بن ثابت**»؛ مرحوم صاحب جواهر میگویند «فی النبوی المشهور»، ولی در اهلسنت از غیر زید بن ثابت نقل نشده است. من قبلاً عرض کردم که باید مستند فرمایش صاحب جواهر را پیدا کنیم.

خالصه «القرائه سنه متبعه» ریشه قدیمی دارد. پس موافقت با نحو لازم نیست.

من مطالبی از قبل در ذهنم می‌آید و تذکر می‌دهم، هم تکرار است و هم برای کسانی که تشریف نداشتند، تذکری است. مرحوم علامه شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه؛ مقام شخصی ماننده شیخ انصاری که استاد الاساتیدی بودند را من طلبه نباید بگویم، اما منظور من این است که وقتی فضا به سمت مناقشه در یک بحث می‌رود، طوری می‌شود که ذهن عبارات را طور دیگری می‌بینند.

---

[1] مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط- جماعه المدرسين) ج۷ ص۲۲۲

[2] جواهر الکلام ج۹ ص۲۹۸

[3] همان

بازبینی #2
ایجاد شده 25 آوریل 2024 10:10:45 توسط ... .
به روزرسانی شده 1 ژوئن 2024 13:39:44 توسط ... .